

## اصول سازگاری اخلاقی در قلمروهای وجودی انسان از منظر نهج‌البلاغه

مهدی زمانی\*

### چکیده

در این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی به استنتاج و بررسی اصول سازگاری در اخلاق از منظر نهج‌البلاغه پرداخته شده است. سازگاری، شرط لازم و به‌زعم برخی شرط لازم و کافی صدق و موجه بودن دیدگاه‌های اخلاقی است و احراز آن در درون ساحت‌های وجودی و نیز در نسبت هر یک از آنها با یکدیگر، نخستین ملاک و سنجه ارزشیابی درباره عقلانیت آنها می‌باشد. در نهج‌البلاغه برخی از این اصول به صراحت و برخی دیگر به اشاره مورد استدلال قرار گرفته است. تبیین و تحلیل این اصول در نهج‌البلاغه از سویی صدق، موجه بودن و انسجام درونی دیدگاه امام علیه السلام را روشن می‌سازد و از سوی دیگر راه را برای تربیت و انسان‌سازی هموار می‌نماید، زیرا بدون بررسی سازگاری حالات درونی و بیرونی آدمی، تشخیص نقاط ضعف و نیز بیماری‌ها و تعارضات اخلاقی و پیشنهاد درمان مناسب برای آنها، دشوار و بلکه غیرممکن خواهد بود.

### واژگان کلیدی

اخلاق اسلامی، اخلاق نقلی، اصول سازگاری اخلاقی، قلمروهای وجودی انسان، نهج‌البلاغه.

## مقدمه

وجود انسان دارای پنج قلمرو است. قلمروها و ساحت‌های درونی وجود آدمی شامل: ۱. شناخت‌ها و باورها؛ ۲. احساس‌ها و عواطف؛ ۳. خواست‌ها و تصمیم‌ها است و قلمروهای ظاهر و بیرونی او؛ ۴. کردارها؛ ۵. گفتارهای او را در برمی‌گیرد. (تسلر و کولخ، ۱۳۹۰: ۴ و سراج‌زاده، ۱۳۹۶: ۵۰) اصل امتناع تناقض در همه این پنج قلمرو جاری است و همان‌گونه که کانت معتقد بود این اصل هم در عقل نظری و هم در عقل عملی (اخلاق) کاربرد دارد. صورت‌بندی کانت از «امر مطلق» در اخلاق نیز نوعی کاربرد اصل سازگاری یا عدم تناقض در حوزه اراده و عمل انسانی است: «چنان رفتار کن که گویی رفتار تو براساس اراده‌ات، قرار است به قانونی همگانی تبدیل شود». (Kant, 1969: 44) معنای سخن کانت این است که اگر کسی نتواند اراده کند رفتارش به قانونی همگانی تبدیل شود و عملی را برای خود درست و برای دیگران نادرست بداند دچار ناسازگاری و تناقض شده است.

سازگاری در نسبت میان ساحت‌ها و قلمروهای مختلف نیز شرط لازم صداقت اخلاقی و سلامت درونی است. زیرا انسان در عین آنکه از قوای گوناگون درونی و بیرونی برخوردار است و قلمروهای وجودی باور، احساس، اراده، کردار و گفتار او از یکدیگر قابل تشخیص هستند اما این تعدد به وحدت و یگانگی او آسیبی نمی‌زند، بلکه انسان در عین وحدت همه آن قوا را در بر می‌گیرد: «النفس فی وحدتها کل القوی» (سبزواری، ۱۳۶۹: ۵ / ۱۸۱) شرط وحدت انسان آن است که میان قوای ادراکی، احساسی، ارادی و نیز کردار و گفتار او سازگاری و توافق باشد.

عقل از ریشه «عقال» و به معنای پایبند و ریسمانی است که شتر را با آن می‌بندند و مهار می‌کنند و عاقل کسی است که نوعی قدرت پایبندی و نیروی خودداری در او است که باعث می‌شود هر فکر یا عملی از او صادر نشود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۸) می‌توان اساس این خودداری و بنیاد عاقل بودن را پایبندی به اصل امتناع تناقض دانست که از آن به سازگاری نیز تعبیر می‌شود. اما این اصل محدود به دایره افکار و منطق نیست بلکه قلمروهای دیگر وجود انسان و از جمله احساس، اراده، عمل و گفتار را نیز در برمی‌گیرد. (گنسلر، ۱۳۸۵: ۱۸۹ - ۱۶۱)

## اصل سازگاری و استدلال اخلاقی

یکی از مسائل بسیار مهم فلسفه اخلاق، نحوه استدلال بر درستی باورها و نظام‌های اخلاقی و چگونگی توجیه و اثبات برتری یا درستی و ترجیح یک دیدگاه اخلاقی نسبت به دیدگاه‌های رقیب است. (وارنوک، ۱۳۸۰: ۳۵) این مسئله به معرکه‌ای برای آراء متعارض اندیشمندان در حوزه اخلاق

هنجاری (normative ethics) و فرا اخلاق (meta ethics) بدل شده است. در اینجا بی‌آنکه خود را وارد این معرکه نماییم، اجمالاً به نقش اصل سازگاری در استدلال اخلاقی اشاره می‌کنیم. سازگاری یا عدم تناقض اولین شرط درستی یک دیدگاه اخلاقی و به نظر ناشناخت‌گرایان (non cognitivists) تنها شرط آن است. (مک ناوتن، ۱۳۹۱: ۴۸؛ زمانی و تقیان ورزنه، ۱۳۹۱: ۱۹۳ - ۱۷۹) برخلاف طرفداران نظریه مطابقت که درستی دیدگاه‌های اخلاقی را براساس انطباق آنها با واقعیت‌های بیرونی می‌سنجند و نیز طرفداران عمل‌گرایی یا پراگماتیسم که معیار درستی را «سودمندی در عمل» می‌دانند، طرفداران اصل سازگاری در اخلاق شرط صدق دیدگاه‌های اخلاقی را در پذیرش بدون تناقض آنها و یا سازگاری و انسجام درونی آنها جستجو می‌کنند. (زمانی، ۱۳۹۰: ۱۳۲) بنابراین اگر پذیرش گزاره‌ای ما را دچار تناقض کند، صادق نخواهد بود. اما این امر منحصر به گزاره‌ها نیست. پذیرش یا تصویب هر احساس، خواست، کردار و گفتاری که به تناقض بیانجامد، نادرست است.

شاید بتوان گفت معروف‌ترین فیلسوفی که از سازگاری برای استدلال و توجیه عقلی در اخلاق استفاده می‌کند، هیر (Hare) است. او فرمان‌های اخلاقی را «توصیه‌های تعمیم‌پذیر» می‌داند، یعنی توصیه‌هایی که می‌توان در شرایط مشابه در مورد همه به کار برد. (Hare, 1963: 6) زمانی و تقیان ورزنه، ۱۳۹۴: ۱۱۲ - ۹۷) بدین‌سان شرط موجه بودن داوری‌های اخلاقی هر شخص نیز آن است که با داوری‌ها و دیدگاه‌های دیگر او تناقض نداشته باشد و به دیگر سخن از همگان در موارد مشابه انتظار یکسانی داشته باشد. (زمانی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱) بر طبق الگوی سازگاری اگر فکر کنیم راستگویی، امانت‌داری یا وفاداری برای یک نفر خوب و برای دیگری بد است، دچار ناسازگاری شده‌ایم و بنابراین دیدگاه اخلاق ما نادرست است.

### طرح مسئله

نهج‌البلاغه آموزه‌های امام علی علیه السلام در زمینه‌های گوناگون را در بردارد، اما جایگاه مباحث اخلاقی در آن ممتاز و ویژه است. امام علیه السلام در بسیاری از موارد برای اثبات درستی توصیه‌های اخلاقی خود به اصولی استدلال می‌نمایند که نقش اصل سازگاری در آنها بی‌بدیل است. پرسش اصلی نوشتار حاضر تبیین و تحلیل نقش اصل سازگاری در آموزه‌ها و استدلال‌های اخلاقی در این کتاب است. این امر در دو مرحله صورت می‌گیرد:

۱. کاربرد اصل سازگاری در درون هر یک از ساحت‌های پنج‌گانه آدمی از منظر نهج‌البلاغه.
۲. کاربرد این اصل در نسبت میان این ساحت‌ها با یکدیگر در این کتاب.

### پیشینه پژوهش و روش

براساس جستجویی که انجام شد تنها در مقاله ارزنده‌ای با عنوان «قاعده زرین در حدیث و اخلاق» (اسلامی، ۱۳۸۶: ۳۳ - ۵) اشاره‌ای کوتاه به این بحث شده است. بنابراین بررسی اصول سازگاری در نهج‌البلاغه موضوعی نو و پژوهش درباره آن ضروری به نظر می‌رسد. ضرورت چنین تبیینی از آن جهت است که بدون سازگاری از سویی صدق یک نظام اخلاقی زیر سؤال خواهد رفت و از سوی دیگر موجه بودن آن مخدوش شده و امکان استدلال در آن از میان خواهد رفت.

روش انجام این پژوهش توصیفی - تحلیلی است. بدین‌سان در گام نخست با استخراج آموزه‌های اخلاقی نهج‌البلاغه نحوه استدلال امام علیه السلام برای موجه بودن و معقولیت آنها مورد بررسی قرار گرفت. در گام دوم مواردی که از اصل سازگاری (به تصریح یا اشاره) استفاده شده بود، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفت. در گام سوم آن موارد براساس ساحت‌های پنج‌گانه وجودی انسان (باور، احساس، خواست، رفتار و گفتار) تنظیم گردید تا نحوه کاربرد این اصل در بیان آموزه‌های اخلاقی و استدلال بر آنها در نهج‌البلاغه استنتاج شود.

### تعبیرات نهج‌البلاغه از اصل سازگاری

اگر بخواهیم تعبیری در نهج‌البلاغه معادل با «سازگاری» پیدا کنیم باید به دو واژه «جمع» و «موافقت» اشاره نماییم. امام علیه السلام می‌فرمایند: «لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَ وَكِيمَةٌ» (خطبه / ۲۴۱) یعنی تصمیم جدی با تن‌پروری سازگاری ندارد یا قابل جمع نیست. همچنین امام علیه السلام پس از ادای شهادتین آن را این‌گونه توصیف می‌کنند: «شَهَادَةٌ يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْأَعْلَىٰ وَ الْقَلْبُ اللِّسَانُ» (خطبه / ۱۳۲) یعنی در ادای شهادتین باطن من با ظاهر من موافقت دارد و دل من با زبانم سازگار است. شرط صدق (در اخلاق) این است که درون و بیرون آدمی ناسازگار نباشد و آنچه می‌گوید با آنچه در دل دارد موافق باشد و در غیر این صورت آدمی به دورویی و نفاق متهم می‌شود. (هاشمی خویی، ۱۳۵۸: ۷ / ۱۶۹) دورویی و نفاق نمونه بارز ناسازگاری در اخلاق است و از آن به بی‌صدافتی تعبیر می‌شود. اما باطن انسان که از آن به قلب تعبیر می‌شود، شامل سه قلمرو باور، احساس و خواست است و ظاهر آدمی به دو قسمت کردار و گفتار تقسیم می‌شود. بدین‌سان توافق باطن و ظاهر این‌گونه بسط پیدا می‌کند: سازگاری باورها، احساس‌ها و خواست‌های درونی با کردارها و گفتارهای بیرونی.

### سازگاری در قلمروهای درونی انسان

سازگاری در باورها: سازگاری در باورها به دو معناست: ۱. عدم تناقض میان باورها و ۲. پذیرش و

التزام به نتایج منطقی باورها. البته ممکن است کسی دیدگاه‌های اخلاقی را باور نداند بلکه آن را از سخن «طرز تلقی» یا «نگرش» یا «ارزیابی» منظور نماید. اما در این صورت نیز می‌توان سخن از سازگاری در میان آورد زیرا نگرش‌ها و طرز تلقی‌های یک انسان نیز باید معقول و عاری از تناقض درونی باشد. باورهایی که در نهج‌البلاغه زیربنای اخلاق را تشکیل می‌دهند شامل اعتقاداتی درباره مبدأ، معاد، انسان و نسبت او با خدا، خود و دیگران است. بدون این اعتقادات نظام اخلاقی نهج‌البلاغه از سازگاری درونی برخوردار نخواهد بود. خداوند مبدأ یگانه همه موجودات جهان و از جمله انسان است و صفات کمالی بی‌شمار دارد. او نظام عالم را براساس حکمت آفریده و بنابراین خلقت انسان بی‌هوده و عبث نیست: «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَلَمْ يَشْرِكْكُمْ سُدِّيَّ» (خطبه / ۶۴ و ۱۹۵) بنابراین خداوند انسان را در بی‌خبری و نابینایی رها نکرده است. (خطبه / ۸۶) او علاوه بر هدایت انسان از طریق اعطای نیروهای درونی، پیامبران را مبعوث نمود و کتاب‌های آسمانی را نازل فرمود تا انسان را در سیری اختیاری و آگاهانه به سوی سعادت فراخوان شوند: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِيْرًا وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَ كَلَّفَ يَسِيرًا». (حکمت / ۷۸)

در نظام باورهای منسجم و سازگار نهج‌البلاغه انسان موجودی اجتماعی است که در ارتباط با دیگران دارای حقوق و تکالیف مشخص است. اساس این حقوق و تکالیف مساوی بودن انسان‌ها و نفی امتیاز در میان آنهاست. همه آدمیان برابر و برادرند و مخلوق یک خداوند هستند: «فَأَيُّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» (نامه / ۵۳) امام علیه السلام اصل سازگاری در اخلاق اجتماعی را چنین بیان می‌فرماید: «وَ اسْتَقْبِحَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ» (نامه / ۳۱) آنچه را از دیگران زشت می‌دانی از خود نیز زشت بدان. بدین‌سان ارزیابی و قضاوت در صورتی موجه و معقول است که سازگار و منصفانه باشد. عدم رعایت اصل سازگاری به قضاوت ناعادلانه منجر می‌شود که نوعی تناقض در میان باورها است و با شناخت مخدوش و بینش معیوب همراه می‌شود. مثلاً انسان انجام گناه از سوی دیگران بزرگ می‌بیند اما انجام گناه بزرگتر از آن را از سوی خود کوچک و ناچیز می‌انگارد: «يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ، مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ» (حکمت / ۱۵۰) اگر انجام طاعت و عبادت از سوی خویش باشد آن را بزرگ می‌شمارد و اگر از جانب دیگران باشد آن را حقیر می‌پندارد. درحقیقت، داوری و قضاوت چنین شخصی انسجام و سازگاری درونی ندارد و تناقض آمیز است زیرا درحالی که تفاوتی میان او و دیگران نیست، به سود خویش و زیان دیگران حکم می‌کند: «يَحْكُمُ عَلَيَّ غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ، وَ لَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ». (همان)

سازگاری در احساسات: عواطف و انفعالات، بخش بسیار مهمی از وجود آدمی را تشکیل می‌دهند و در حیات او نقشی ویژه ایفا نموده و خوشبختی و بدبختی او را رقم می‌زنند. حیات متعادل مستلزم برخورداری از احساسات سازگار و متعادل است و سلامت روان آدمی به آن بستگی دارد. در درجه نخست احساسات آدمی نسبت به خداوند باید متعادل و سازگار باشد. بیم، امید، خوشی و اندوه از احساسات پایه‌ای انسان هستند که در نسبت او با خداوند نقشی مهم ایفا می‌کنند. خداوند از سوی فراتر از هرگونه توصیف است اما سوی دیگر از راه عقل و دین به پاره‌ای اوصاف او اشاره می‌شود. خدایی که در معارف دینی و متون وحیانی اعم از قرآن و روایات و از جمله نهج‌البلاغه معرفی می‌شود دارای صفات و جلوه‌هایی متعادل است. تعادل و سازگاری در صفات خداوند، شکل‌گیری احساسات متعادل نسبت به او را در پی خواهد داشت. از سوی خداوند دارای عظمت، قدرت، احاطه و غنای مطلق است و غلبه و عدالت او همه اشیاء را در برابر او خاضع، ضعیف و حقیر می‌سازد، (خطبه / ۶۵) اما از سوی دیگر او چشمه فیاض هدایت، رحمت، جود، بخشش و توفیق و مغفرت است. (نامه / ۵۳) بنابراین انسان نسبت به او احساسات متعادل دارد. از سوی ترس از خداوند و خشیت در برابر عظمت او جایی برای غرور، عجب و خودپسندی و کبریا باقی نمی‌گذارد، ولی از سوی دیگر انسان به آن منبع مطلق فیض و رحمت دل می‌بندد و به مغفرت و مودت با او اشتیاق می‌ورزد. بدین‌سان لذت و اندوه و بیم و امید در دل او در هم می‌تند و احساس‌هایی که در نظر اول متضاد به نظر می‌رسند در یک بافت همگون سازگار می‌شوند و هماهنگی و یکپارچگی عواطف در روان انسان مؤمن را به‌دنبال می‌آورند.

احساسات انسان در ارتباط با خود نیز باید سازگار باشد. انسان از سوی به‌خاطر جایگاهی که در عالم دارد احساس کرامت و بزرگی می‌کند و بنابراین خود را از سطح ارضای نیازها و کسب لذت‌های جسمانی فراتر می‌بیند: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ، هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ» (حکمت / ۴۴۹) اما از سوی دیگر با درک درست از ضعف خویش عجب را کنار می‌گذارد: «مَا لِبْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ؟! أَوْلَهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ» (حکمت / ۴۵۴) جای شگفتی دارد که کسی که آغاز خود را نطفه و پایانش را مردار می‌بیند، فخر فروشی کند.

سازگاری در احساسات نسبت به دیگران نیز از شرایط رفتار سالم با آنها است. در نهج‌البلاغه معیار این سازگاری صریحاً بیان شده است: «فَأَحِبُّ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ آكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا» (نامه / ۳۱) شرط عدالت و عقلانیت در رفتار با دیگران آن است که آدمی در احساسات خود تناقض نداشته باشد، یعنی آنچه برای خویش دوست دارد برای دیگران دوست داشته باشد و آنچه را برای خود خوش ندارد برای دیگران مپسندد. بدین‌سان برای اخلاقی بودن باید از ناسازگاری و تناقض در

احساس‌ها پرهیز نمود. مثلاً کسی که در حال عافیت و سلامت دچار غرور و اعجاب به نفس می‌شود و در حالت ابتلاء و مصیبت، نومیدی و افسردگی او را فرا می‌گیرد، در احساس‌های خویش دچار تناقض شده است: «يَعْجَبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عُوْفِي، وَ يَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِي» (حکمت / ۱۵۰) همچنین اگر میان دو چیز تضاد و تناقض وجود داشت شرط پرهیز از تناقض در احساس آن است که از دوستی هر دو یا دشمنی با هر دو پرهیز نمود. در چنین شرایطی اگر چیزی را دوست داریم نباید ضد آن را هم دوست بداریم. مثلاً میان محبت خداوند و محبت دنیا باید یکی را برگزید. همچنین جمع میان ترس از خداوند و ترس از غیر او نوعی ناسازگاری در احساسات است.

**سازگاری در خواست‌ها:** ناسازگاری در انتخاب‌ها، گزینش‌ها، آرزوها و اهداف نمونه‌ای از تناقض در قلمرو خواست و اراده است. انسانی دارای اراده سازگار است که در شرایط یکسان از دیگران همان را بخواهد که از خود می‌خواهد: «وَ اَرْضَ مِنَ النَّاسِ يَمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ» (نامه / ۳۱) همچنین امیدها و آرزوهای انسان باید سازگار باشند. اگر کسی به توبه یا بازگشت به درگاه خداوند امید دارد نباید آرزوهای طولانی در سر بپروراند: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ يَغْيِرُ عَمَلَهُ، وَ [يَرْجُو] يَرْجِي الثَّوْبَةَ يَطُولُ الْأَمَلُ» (حکمت / ۱۵۰) تصمیم حقیقی برای بازگشت به خداوند مستلزم آن است که در این امر شتاب شود. تأخیر در توبه و به‌دنبال تحقق آرزوهای طولانی بودن نشانه عدم صداقت و ناسازگاری در خواسته‌ها است.

در قرآن از کسانی انتقاد می‌شود که هنگام خطر و در تلاطم امواج تنها خداوند را می‌خوانند، اما به محض آنکه کشتی آنان به ساحل نجات و سلامت رسید به او شرک می‌ورزند: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت / ۶۵) به بیان نهج‌البلاغه «روی نمودن» و درخواست از خداوند با روی گردانی و إعراض از او ناسازگار است. کسانی هستند که در بلا و مصیبت ملتمسانه به خداوند روی نموده و از او درخواست می‌کنند، اما در هنگام آسودگی مغرورانه از او روی بر می‌گردانند: «إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا، وَ إِنْ نَالَهُ رَحَاءٌ أَعْرَضَ مُعْتَرًّا» (حکمت / ۱۵۰)

اگر میان دو چیز تعارض باشد نمی‌توان هر دو را به‌عنوان هدف انتخاب نمود و دنبال کرد. خداوند رحمت کند کسی را که همت خویش را مصروف انجام یک امر قرار دهد (دیلمی، ۱۴۱۲: ۱ / ۳۴) به تعبیر نهج‌البلاغه: «وَ تَحَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا» (خطبه / ۸۷) کسب خوشی‌های دنیوی با سعادت در آخرت سازگار نیست و بنابراین تنها یکی از این دو را می‌توان به‌عنوان مطلوب و هدف زندگی انتخاب نمود: «إِنَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَّفَاوَتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا



أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا» (حکمت / ۱۰۳) بدین‌سان شرط سازگاری درخواست‌ها آن است که دو امری که با یکدیگر سازگاری ندارند مورد خواست و گزینش ما قرار نگیرند. اگر کسی در پی سعادت اخروی است و آن را به‌منزله مطلوب خویش اختیار نمود نمی‌تواند زندگی دنیوی و تمتعات و لذت‌های آن را اختیار کند. به تعبیر امام علیه السلام نسبت دنیا و آخرت مانند مشرق و مغرب است و انسان در میان آن دو قرار دارد اگر مقصود او دنیا باشد و در پی آن روان شود از آخرت باز می‌ماند و اگر در پی آخرت باشد باید از هدف قرار دادن بسیاری از لذت‌های دنیوی چشم‌پوشی کند. (همان)

### سازگاری در قلمروهای بیرونی انسان

سازگاری میان کردارها: ملاک اصلی در سازگاری کردارهای آدمی آن است که میان خود و دیگران تفاوت نگذارد. رفتار او با دیگران با رفتار او با خودش سازگار باشد. نیکی کردن به خود و ستم کردن به دیگران نمونه روشنی از ناسازگاری میان کردارها است: «وَلَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَ أَحْسِنُ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ» (نامه / ۳۱) بنابراین رعایت انصاف و بی‌طرفی که از نمودهای سازگاری و عدم تناقض است اقتضا می‌کند که:

۱. انسان در رفتار خویش با دیگران یکسان رفتار کند.

۲. انسان در برخورد با دیگران همانند رفتارش با خود عمل نماید.

نمونه بی‌انصافی و عدم‌سازگاری، کم‌فروشی در تعامل با دیگران است: «وَيَلُّ لِّلْمُطَفِّفِينَ \* الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» (مطففین / ۱ و ۲) کم‌فروشان در معامله با مردم آن‌جا که به زیان مردم است پیمان‌ها را کامل می‌گیرند و آنجا که به سود دیگران است، از آن می‌کاهند. البته کم‌فروشی منحصر به معامله و خرید و فروش نیست، بلکه شامل رعایت همه حقوق دیگران می‌شود. کردار آدمی در صورتی سازگار است که میان انسان‌ها با یکدیگر و همچنین میان آنها و خود تفاوتی نبیند و حقوق همگان را رعایت نماید. (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۲۰ / ۲۳۱) اینکه آدمی در مطالبه حقوق خویش پیگیر باشد و مطالبه نماید اما از ادای حقوق دیگران امتناع ورزد، بی‌انصافی و از نمودهای ناسازگاری در کردار است: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ ... يَسْتَوْفِي وَ لَا يُوْفَى» (حکمت / ۱۵۰) بعضی انتظار دارند حق خود را به طور کامل استیفا کنند، اما خود به حقوق دیگران وفا اهمیتی نمی‌دهند. کوتاهی در انجام وظایف خویشتن و مطالبه از دیگران برای انجام کامل تکالیف، نمونه‌ای از تناقض در کردار است: «يَقْصُرُ إِذَا عَمِلَ، وَ يَبَالِغُ إِذَا سَأَلَ». (همان)

سازگاری در گفتار: اهمیت گفتار در تعامل انسان با دیگران بر کسی پوشیده نیست و بنابراین



سازگاری در این قلمرو از وجود آدمی شرط اصلی برای برقراری پیوند و رابطه میان افراد جامعه است. دروغ‌گویی نماد ناسازگاری در گفتار است. کسی که صدق و کذب گفتار او معلوم نیست و می‌تواند دیگران را فریب دهد، به اعتماد دیگران لطمه می‌زند و بدین‌سان اساس پیمان اجتماعی و میثاق جمعی با دیگران را متزلزل می‌کند زیرا این پیمان تنها بر پایه راستگویی می‌تواند استقرار یابد. شرط انصاف آن است که همان‌گونه که آدمی دروغ گفتن از دیگران را خوش نمی‌دارد و آن را خدعه و نیرنگ می‌بیند، خود نیز به دیگران دروغ نگوید: «وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ». (نامه / ۳۱)

در هم آمیختن دروغ و راست تنها نوع سازگاری در گفتار نیست، بلکه موارد دیگری مانند سخن کنایه‌آمیز، توهین، بدگویی، بهتان و موارد دیگر را نیز در بر می‌گیرد. مطابق با اصل سازگاری در گفتار همان‌گونه که آدمی نمی‌خواهد مورد توهین، دشنام، بهتان و ... قرار گیرد نباید در مورد دیگران از گفتارهایی که دربردارنده آنهاست، استفاده نماید. طعنه زدن به دیگران و فراهم نمودن اسباب آزار آنان نمونه‌ای بسیار معمول از ناسازگاری در گفتار است. زیرا هیچ‌کسی دوست ندارد مورد طعنه و آزار دیگران قرار گیرد: «فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَ لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ» (حکمت / ۱۵۰) بنابراین از ما خواسته می‌شود زبان را یکی (سازگار) کنیم: «وَأَجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا» (خطبه / ۱۷۶) و از ناهماهنگی در آن پرهیز نماییم. زبان همچون اسبی سرکش می‌تواند سوار خویش را بر زمین زند و بنابراین باید آن را در بند کشید و یله و رها نساخت. شرط آسودگی از تعرض به حقوق دیگران این است که در کنار حفظ جان و اموال دیگران زبان خود را از بردن آبروی آنان حفظ نماییم. (همان) زیرا اگر زبان آزاد باشد، مانند حیوان درنده‌ای دیگران را آزار می‌دهد. (حکمت / ۶۰)

### سازگاری در نسبت میان قلمروهای وجودی انسان

سازگاری باور - احساس: برخی از احساس‌های آدمی با شناخت او سازگار نیست و مانع قدرت تشخیص و تمییز او می‌شود و بنابراین کنار نهادن آنها ضمن کمک به رفع تعارض، نیروی شناخت را آزاد می‌سازد. هوای نفس از جمله همین موارد است. ناسازگاری هوای نفس و شناخت درست تا اندازه‌ای است که در بسیاری از موارد عقل آدمی را به بند می‌کشد: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ [عِنْدَ] هَوَى أَمِيرٍ» (حکمت / ۲۱۱) محبت نسبت به امور نیز از احساساتی به‌شمار می‌آید که مانع از ایفای نقش قدرت شناخت می‌گردد و آدمی را در برابر حقیقت نابینا و ناشنوا می‌کند: «حَبِكَ لِلشَّيْءِ يَعْمي وَ يَصم» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۱۳۶) عشق نیز یکی از موانع بصیرت است: «وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ» (خطبه / ۱۰۹) عشق به‌معنای احساس محبت شدید است (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲: ۳ / ۶۲)

که دل آدمی را کور و بیمار می‌کند. عجب و احساس خودپسندی نیز از دشمنان خرد آدمی شمرده می‌شود: «عُجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ، أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ» (حکمت / ۲۱۲) به‌طور کلی می‌توان گفت که بسیاری از احساسات با شناخت صحیح سازگار نیست و اساساً منشأ آنها جهل و بی‌خردی است: «الْإِنْسَانُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا». (حکمت / ۱۷۲)

در مقابل، بسیاری از احساس‌ها با شناخت درست و باور یقینی سازگار است و بنابراین باید آنها را تقویت نمود. خوف از خداوند و خشیت از او احساسی است که با شناخت خداوند همراه است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر / ۲۸) ترس از خدا نتیجه باور به نظارت او بر حالات انسان است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي الَّذِي أَنْتُمْ بَعِينِهِ» (خطبه / ۱۸۳) در مقابل، درک عظمت خدا با احساس دلدادگی نسبت به غیر او ناسازگار است و بنابراین دوستی و دشمنی می‌تواند ملاکی برای باورهای درست باشد. کسی که فانی لذت‌های دنیا و بقای نعمت‌های آخرت باور دارد تنها نسبت به امور باقی عشق می‌ورزد: «قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ» (خطبه / ۱۹۳) برای محک زدن ایمان باید احساس دوستی و دشمنی انسان را بررسی نمود. اگر با اموری که خداوند آنها را بزرگ می‌دارد و دوست دارد، دشمن بود و نسبت به آنچه خداوند و پیامبرش دشمن می‌دارند، محبت می‌ورزید معلوم می‌شود که از طریق هدایت خداوند و باورهای درست فاصله گرفته است و بیش صحیح را از دست داده است. (خطبه / ۱۶۰) بنابراین باید از ناسازگاری باور - احساس پرهیز نمود و احساس‌های متناسب با باور و شناخت را تقویت کرد.

**سازگاری شناخت - خواست:** خواسته‌ها و اهداف انسان نیز باید با شناخت‌ها و باورهای او سازگار باشد. دنبال نمودن آرزوها و پیگیری نیت‌ها و انگیزه‌هایی که با باورهای انسان ناسازگارند، اخلاقاً نادرست است. انسانی که به شناخت و باور درستی نسبت به فانی بودن دنیا و باقی بودن آخرت رسیده است، همت و هدف خود را دنیا قرار نمی‌دهد و از آن اعراض می‌کند: «زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى» (خطبه / ۱۹۳) به تعبیر دیگر مقصود قرار دادن دنیا با اعتقاد به فانی بودن آن سازگار نیست. نشانه صدق ایمان به آخرت آن است که آدمی همت خود را مصروف آن کند و به سوی سعادت در آن بشتابد: «وَسَاقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا» (خطبه / ۱۷۳) طمع بستن در دنیا و هدف قرار دادن آن خواسته‌ای است که قدرت تشخیص عقل را تضعیف نموده و چه‌بسا آن را بر زمین می‌زند: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ، تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ». (حکمت / ۲۱۹)

بسیاری از خواسته‌ها و انگیزه‌های انسان با ظن و گمان سازگار است و نه با شناخت و یقین. نمونه بارز ناسازگاری آن است که نفس آدمی اهداف، آرزوها و خواسته‌هایی داشته باشد که نسبت به

آنها تنها ظن و گمان دارد: «تَغْلِيْبُهُ نَفْسُهُ عَلَيَّ مَا يَظُنُّ، وَ لَا يَغْلِيْبُهَا عَلَيَّ مَا يَسْتَيَقِنُ» (حکمت / ۱۵۰) نشانه صدق ایمان و باور داشتن، اعتماد و توکل و تسلیم بودن در برابر اراده خداوند است (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷: ۱۸ / ۳۵۹) مؤمنی که به قدرت غیر خدا توکل و اعتماد بیشتری دارد میان باور و خواست او سازگاری وجود ندارد: «لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّىٰ يَكُونَ يَمًا فِي يَدِ اللَّهِ، أَوْ ثِقَ مِثْنَهُ يَمًا فِي يَدِهِ» (حکمت / ۳۱۰) همچنین همراه نمودن علم و حلم نمونه‌ای از سازگاری شناخت و باور با اراده است: «يُزِحُّ الْعِلْمُ بِالْحِلْمِ» بدون بردباری و صبر در برابر مشکلات که از مظاهر اراده است، انسان در باور به جایگاه خویش در هستی صادق و حقیقی نیست.

**سازگاری باور - کردار:** هنگامی که شناخت به مرحله یقین و باور قلبی می‌رسد، با عمل همراه می‌شود. اگر شناختی به عمل متناسب منجر نشود به این علت است که هنوز آن شناخت در قلب آدمی راسخ نشده و بنابراین ناسازگاری شناخت و باور با عمل به خاطر فقدان یقین است: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا، وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا؛ إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا، وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا» (حکمت / ۲۷۴) علم حقیقی و یقینی با عمل همراه است و اگر انسان در عمل به مقتضای علم خودش کوتاهی کند، از سازگاری لازم میان باور و عمل برخوردار نیست و علم را نیز از دست می‌دهد: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ؛ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ، وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ» (حکمت ۳۶۶) پایین‌ترین مرتبه علم آن است که تنها بر زبان جاری شود و برترین علم آن است که در عمل خود را نشان دهد و در اعضا و جوارح ظاهر گردد: «أَوْضَعَ الْعِلْمُ مَا وَفِيَ عَلَيَّ اللِّسَانَ، وَ أَرَفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ». (حکمت / ۹۲)

ضرورت سازگاری شناخت و باور با عمل موجب می‌شود که انسان در انجام عمل خیر شتاب کند، زیرا فرصت را برای کردار نیک محدود می‌بیند. (خطبه / ۱۸۸) مسابقه برای رسیدن به دنیای فانی و سهل‌انگاری در انجام کردارهای متناسب با سعادت در حیات جاوید اخروی، اوج ناسازگاری میان باور و کردار است: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ ... يَنَافِسُ فِيمَا يَفْنَىٰ، وَ يَسَامِحُ فِيمَا يَبْقَىٰ» (حکمت / ۱۵۰) ناسازگاری میان باور و کردار موجب شگفتی است: «أَلَا وَ إِنِّي لَمَّ أَرَكَا لُجَّتَهُ نَامَ طَالِبُهَا وَ لَا كَالثَّارِ نَامَ هَارِبُهَا» (خطبه / ۲۸) بنابراین، انجام عمل متناسب، نشانه صدق ایمان است و به همین علت صدقه را به این نام خوانده‌اند: «سُوسُوا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ» (حکمت / ۱۴۶) هنگامی که انسان باور دارد که هیچ وسیله‌ای همچون ریسمان استوار الهی او را نجات نمی‌دهد، در عمل کوتاهی نمی‌کند (نامه / ۳۱) و خالصانه برای رضای خداوند عمل می‌کند زیرا کمترین خودنمایی در عمل را با باور به توحید سازگار نمی‌بیند: «يَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكًا». (خطبه / ۸۶)

**سازگاری باور - گفتار:** پس از تأکید بر سازگاری میان گفتارها دومین اصل در خصوص زبان آن است که گفتار براساس باور و شناخت باشد و به دیگر سخن با تعقل همراه باشد. تقوا اقتضا می‌کند که انسان زبان در کام کشد و تنها پس از تعقل، سخن بگوید. نشانه مؤمن آن است که سخن گفتن او همراه با تدبیر است درحالی که سخن منافق همراه با تدبیر نیست: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يُتَكَلَّمُ بِمَا أَتَىٰ عَلَيَّ لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَا ذَا لَهُ وَمَا ذَا عَلَيْهِ» (خطبه / ۱۷۶) همین تعبیر درباره تفاوت عاقل و جاهل نیز وجود دارد: «لِسَانَ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ» (حکمت / ۴۰) افزون بر این، منافق کسی است که گفتار او با باور او سازگار نیست. او در زبان اظهار ایمان می‌کند و خود را مسلمان نشان می‌دهد، اما به ایمان و اسلام اعتقاد و پایبندی ندارد. منافق از معصیت شرم ندارد و از آن پرهیز نمی‌کند: «رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ، مُتَّصِعٌ بِالْإِسْلَامِ، لَا يَتَأْتَمُّ وَلَا يَتَحَرَّجُ». (خطبه / ۲۱۰)

انسان علاوه بر آنکه باید از سخن گفتن در حوزه‌ای که نسبت به آن شناخت کافی ندارد، پرهیز کند، باید از گفتن تمام چه می‌داند نیز اجتناب ورزد: «لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ» (حکمت / ۳۸۲) زیرا هریک از اعضای انسان وظیفه و تکلیفی خاص دارد و در قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرد. بنابراین حد دوم گفتار آن است که مطابق با وظیفه و تکلیف باشد: «دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَ الْخُطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ». (نامه / ۳۱)

**سازگاری احساس - اراده:** نسبت احساسات و اراده براساس متعلق و موضوع آنها به دو شکل است: ۱. توافق احساس و اراده و ۲. ناسازگاری احساس و اراده. اگر احساس انسان عقلانی باشد اراده با آن توافق دارد و اگر به اموری تعلق گیرد که عقل پیامدهای آن را زبان‌بار تشخیص می‌دهد، اراده به نبرد با آن برمی‌خیزد. نمونه نوع نخست، احساسات نیک‌خواهانه نسبت به دیگران است: «كَفَىٰ أَدْبَابًا لِنَفْسِكَ، تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِعَيْرِكَ» (حکمت / ۳۶۵) خوش داشتن نوعی احساس و پرهیز و اجتناب از سخن اراده است. اگر انسان از چیزی که انجام آن را از سوی دیگران خوش ندارد پرهیز کند، اراده او با احساس سازگار است. درمقابل اگر آنچه را برای دیگران عیب می‌داند انجام دهد، دچار تعارض شده است. چنین کسی به جای عقلانیت به حماقت روی آورده است: «مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا، ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ، فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ» (حکمت / ۳۴۹) ملاک سازگاری در این موارد قدرت تعقل و شناخت است. عقل اقتضا می‌کند که انسان در موارد مشابه یکسان حکم و عمل کند، وگرنه دچار تناقض شده است. همچنین اگر احساساتی نظیر ترس، اندوه، دشمنی، لذت و محبت بر پایه شناخت درست استوار باشد، اراده با آن منطبق خواهد بود. مثلاً احساس ترس از خداوند با پرهیز از محرّمات همراه است و احساس پشیمانی از گناه با اراده به بازگشت به او سازگاری دارد و نیز محبت نسبت به خداوند، به قصد تقرب به او ختم می‌شود.

درمقابل اگر محبت به امور فانی مثل دنیا تعلق گیرد، اراده به مقابله با آن می‌پردازد. مثلاً اگر حب دنیا در دل آدمی قرار یافت و آتش لذت‌طلبی‌ها و شهوت‌ها وجود او را فرگرفت، نیروی اراده با کمک نیروی تعقل به مقابله با آنها بر می‌خیزد. نیروی اراده خشم را فرو می‌نشاند، (خطبه / ۱۹۳) شهوت را محدود می‌کند، (خطبه / ۱۷۶) هوای نفس را مهار می‌نماید، (حکمت / ۲۸۹) در برابر بخل و حساست می‌ایستد، (حکمت / ۱۲۶) دشواری‌ها و مصائب را تحمل می‌کند، (خطبه / ۱۹۳) و با یادآوری مرگ آرزوهای طولانی را از دل بیرون می‌کند. (حکمت / ۱۵۰) برآوردن خواهش‌های نفس، سیری در پی ندارد: «إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ» (همان) در بسیاری از موارد عزم و همت با برخورداری نفس از لذت‌ها سازگار نیست: «لَا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَ وَكِيمَةٌ» (خطبه / ۲۴۱) و بنابراین اراده براساس تعقل با برخی احساس‌ها موافقت و برخی دیگر مخالفت و ناسازگاری دارد.

**سازگاری احساس و کردار:** قاعده‌ای که در این مورد می‌توان صورت‌بندی کرد این است از ناسازگاری میان احساس و کردار پرهیز کنید. کسی که نیکوکاران را دوست دارد اما همانند آنان عمل نمی‌کند دچار تعارض و ناسازگاری است: «يَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ، وَ يَبْغِضُ الْمُذْنِبِينَ وَ هُوَ أَحَدُهُمْ» (حکمت / ۱۵۰) بنابراین کسی که کردار گروهی را دوست می‌دارد، همانند اعضای آن گروه به‌شمار می‌آید: «الرَّاضِي يَفْعَلُ قَوْمٍ كَالدَّخْلِ فِيهِ مَعَهُمْ» (حکمت / ۱۵۴) امام علیه السلام با اشاره به قصه قوم ثمود خشنودی و ناخشنودی را ملاک تعلق مردم به یک گروه و یکسان دانستن آنها می‌داند. درست است که تنها یک نفر از قوم ثمود، ناقه صالح علیه السلام را پی کرد و آن را به قتل رسانید، اما چون دیگران نیز از کرده او خشنود بودند مورد عذاب قرار گرفتند: «إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ السُّخْطُ وَ إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا» (خطبه / ۲۰۱) از نمونه‌های سازگاری احساس و کردار، دوستی نمودن با دوستان و دوستی نکردن با دشمنان دوستان است: «لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتَعَادِي صَدِيقَكَ». (نامه / ۳۱)

در انجام اعمال عبادی که شاخصه ارتباط میان انسان با خداوند است باید میان کردار و احساس تناسب و سازگاری وجود داشته باشد. مثلاً عبادت باید با احساس خشوع و فروتنی همراه باشد: «وَ حُشُوعاً فِي عِبَادَتِي» (خطبه / ۱۹۳) و یا پرهیز از گناه که ویژگی عمل پارسایانه است باید با احساس خوف از خداوند قرین باشد: «قَدْ بَرَأَهُمُ الْخَوْفُ بَرِي الْقِدَاحِ» (همان) همچنین انسان باتقوا هنگامی که به کسی نزدیک می‌شود از روی احساس مهربانی و ملاحظت است و فریب و نیرنگ در دل او جایی ندارد: «وَ دُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِيْنٌ وَ رَحْمَةٌ لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَ عَظَمَةٍ وَ لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ». (همان)

سازگاری احساس و گفتار: یکی از ارکان گفتار صادقانه آن است که از سر دلسوزی و احساس شفقت باشد و این مخصوصاً در هنگام نصیحت کردن دیگران اهمیت پیدا می‌کند. نقد دلسوزانه بهترین هدیه‌ای است که می‌توان به دوستان اهدا نمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبِي» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۶۳۵) امام علیه السلام یکی از حقوق حاکمان بر مردم را نصیحت و مشورت خیرخواهانه می‌داند: «فَلَا تَكْفُوا عَن مَّقَالِهِ يَحَقُّ أَوْ مَشُورَةٍ يَعْدِلُ» (خطبه / ۲۱۶) «وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ» (خطبه / ۳۴) به همین سبب بارها از مداحی و چاپلوسی در گفتار نهی می‌شود: «فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ يَجْمِيلُ ثَنَاءً» (همان) زیرا مدح در بیشتر موارد به از روی نیک‌خواهی و دوستی نیست بلکه برای فریب است: «كَمْ مِنْ ... مَقْتُونٍ يَحْسِنُ الْقَوْلَ فِيهِ» (حکمت / ۲۶۰) بنابراین امام علیه السلام دوست داشتن مدح و ستایش دیگران را از بزرگترین فرصت‌های شیطان برای نفوذ به درون آدمی معرفی می‌کنند: «حُبُّ الْإِطْرَاءِ وَالْمَدْحِ مِنْ أَوْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ» (نامه / ۵۳) و ناخشنودی خود را از آن بیان می‌کنند: «قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحَبُّ الْإِطْرَاءِ وَاسْتِمَاعِ الثَّنَاءِ وَكَسْتُ يَحْمَدُ اللَّهَ كَذَلِكَ» (خطبه / ۲۱۶) او به شخصی که به مدح او پرداخت چنین فرمودند: «أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ» (حکمت / ۸۳) یعنی مدحی که بر زبان می‌آوری با احساس و باور درونی تو نسبت به من یکی نیست.

سازگاری اراده - کردار: یکی از شناخته‌شده‌ترین شروط سازگاری، عدم تناقض میان اراده و کردار است و سازگاری میان اهداف و وسایل از انواع آن به‌شمار می‌آید. هر شخص و نیز هر مکتبی برای زندگی اهدافی ترسیم می‌کند و در پی تحقق آنها است. سازگار بودن مستلزم آن است که برای رسیدن به اهداف، اعمالی انجام شود که به نزدیک شدن به آنها بیانجامد: «الْعَمَلُ الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهَايَةَ النَّهَايَةَ ... إِنَّ لَكُمْ نَهَايَةً فَاتَّبِعُوا إِلَيْ نَهَائِكُمْ» (خطبه / ۱۷۶) اسلام نیز هدفی دارد و مسلمان برای رسیدن به آن باید اعمالی اختیار کند که به هدف برسد: «وَإِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَاتَّبِعُوا إِلَيْ غَايَتِهِ» (همان) هدف دین‌دار سعادت و به ویژه خوشبختی ابدی در آخرت است و بنابراین کمال ناسازگاری و تعارض آن است که کسی هدف خود را آخرت قرار دهد اما از انجام اعمال لازم برای رسیدن به آن کوتاهی ورزد: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ يَغْيِرُ عَمَلَهُ». (حکمت / ۱۵)

در نهج‌البلاغه زندگی انسان به‌مثابه سفری در نظر گرفته می‌شود که مقصدی دارد. برای رسیدن به مقصد نیز به زاد و توشه نیاز است. بهترین توشه برای پیمودن مسیر و رسیدن به خداوند و سعادت اخروی اعمال پارسایانه است (خطبه / ۲۸ و ۶۴ و ۱۱۶ و ۱۳۳) «إِنْ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (بقره / ۱۹۷) امام علیه السلام برای توصیه به تقوا بارها به این آیه اشاره نموده‌اند و نیز بیش از یک بار اشاره کرده‌اند که



برای رسیدن به هدف باید سبک‌بار بود و از دلبستگی‌هایی که سفر را برای مسافر دشوار می‌سازند، حذر نمود: «تَخَفُّوا تَلْحَقُوا» (خطبه / ۲۱ و ۱۶۷) همچنین به نقل سید رضی امام علیه السلام بسیاری از اوقات یاران خویش را چنین مورد خطاب قرار می‌داد: «تجهزوا رحمکم الله فقد نودي فيکم بالرحيل و اقلوا العرجه علي الدنيا» (خطبه / ۲۰۴) در راه انسان گردنه‌ای دشوار قرار دارد و بنابراین باید وسایل سفر را برای عبور از آن مجهز نمود و در این مسیر منزل‌های هولناکی باید پیموده شود، بنابراین باید از میل به دنیا کاست و کردارهای نیک را توشه خود قرار داد. (همان) تهیه زاد تقوا و پارسایی مستلزم إعراض قلبی از دنیا و اراده درونی بر ترک تعلقات آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله الگوی کامل آن به‌شمار می‌آید: «فاعرض عن الدنيا بقلبه و أمت ذکرها من نفسه» (خطبه / ۱۶۰) پیامبر صلی الله علیه و آله یاد دنیا را در دل خود کشت، زیرا کسی که آرزوهای بلند برای برخورداری از تنعمات دنیوی دارد ناگزیر به کردارهای ناشایست دست می‌زند: «من أطال الأمل أساء العمل». (حکمت / ۳۴)

فلسفه دستور به شتاب در توبه و انجام اعمال نیک نیز همین است، مرگ امری قطعی است اما زمان آن معلوم نیست، بنابراین روشن نیست که انسان برای آماده ساختن توشه چه اندازه فرصت دارد. بدین‌سان باید برای بازگشت به خدا و توبه شتاب کرد (خطبه / ۱۸۳) و هیچ فرصتی را برای انجام کار خیر از دست نداد: «بادر الفرصه قبل أن تكون غصه». (نامه / ۳۱)

**سازگاری اراده - گفتار:** انسان اخلاقی و صادق نباید به دیگران نیرنگ بزند و آنان را فریب دهد. قواعد صداقت اقتضا می‌کند که انسان نیت خویش را پنهان نکند و یا آن را واژگونه جلوه ندهد. یکی از ویژگی‌های منافقان این است که در مورد اراده و خواست و نیت واقعی خود دروغ می‌گویند و بدین‌سان میان خواست و گفتار آنان سازگاری وجود ندارد. آنان در گفتار خویش مردم را به اشتباه می‌اندازند و باطل را حق و حق را باطل جلوه می‌دهند: «يقولون فيشبهون و يصفون فيوهون» (خطبه / ۱۹۴) بنابراین توصیه می‌شود که از آنان مباش که بسیار به موعظه دیگران می‌پردازند اما خود از پذیرش پند سرباز می‌زنند: «لا تکن ممن ... يبالیغ فی الموعظه و لا یتعظ» (حکمت / ۱۵۰) کسی که برای پند و عبرت دیگران به لفاظی دست می‌زند اما خود پند نمی‌گیرد، صداقت ندارد و میان مقصود و گفتار او سازگاری نیست. چنین شخصی دیگران را راهنمایی می‌کند اما خود را گمراه می‌سازد: «یرشد غیره و یغوي نفسه» (همان) ناسازگاری میان گفتار و نیت و واژگون جلوه دادن آن فریبکاری و دغل و امری غیر اخلاقی است.

**سازگاری کردار - گفتار:** از منظر قرآن یکی از بزرگترین گناهایی که خشم شدید خدا را در پی

دارد این است که آدمی چیزی را بگوید که انجام نمی‌دهد: «كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف / ۳) از ویژگی‌های انسان پارسا آن است که گفتار خویش را با عمل همراه می‌سازد: «میزج ... القول با لعمل» (خطبه / ۱۹۳) شاید بتوان اوج چهره نفاق و دورویی را در ناسازگاری کردار و گفتار جستجو نمود. گفتار منافق ظاهری نیکو دارد و انسان را جلب می‌کند اما کردار او ناشایست است و به‌هیچ‌وجه با گفتار او انطباق ندارد: «يقول ما تعرفون و يفعل ما تنكرون» (نامه / ۲۷) بدین‌سان سخن اهل نفاق همچون دارویی شفا بخش به نظر می‌رسد اما کردار آنان دردی بی‌درمان است: «قولهم شفاء و فعلهم الداء العیاء» (خطبه / ۱۹۴) امام علیه السلام برادر دینی خود را چنین توصیف می‌کند که گفتار و کردار او یکی بود: «و کان یقول ما یفعل و لا یقول ما لا یفعل» (حکمت / ۲۸۹) ایشان از ما می‌خواهند از کسانی باشیم که بسیار زیبا سخن می‌گویند اما در عمل کوتاهی می‌کنند و مردم را به انجام اموری فرمان می‌دهند که خود از انجام آنها سرباز می‌زنند. اینان درباره دنیا همانند زاهدان سخن می‌رانند اما همانند دلدادگان تنها برای آن عمل می‌کنند: «يقول في الدنيا بقول الزاهدين و يعمل فيها بعمل الراغبين» (حکمت / ۱۵۰) چه بسیار کسانی که درباره حق و عدل بسیار زیبا سخن می‌گویند و آن توصیف می‌کنند اما در مقام عمل پایشان می‌لنگد: «أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ». (خطبه / ۲۱۶)

یکی از انواع سازگاری گفتار - کردار وفاداری به پیمان‌ها و میثاق‌ها است. کسی که قول می‌دهد خود را متعهد به انجام آن معرفی می‌کند و اگر وفادار نباشد فریبکار است: «إِنَّ الْوَفَاءَ تَوَاقُّمُ الصِّدْقِ» (خطبه / ۴۱) همچنین کسی که دیگران را از منکر باز می‌دارد و به معروف فرمان می‌دهد، باید در عمل نیز تعهد درونی خویش را نشان دهد. (حکمت / ۳۷۴) سازگار نبودن گفتار و کردار نوعی استهزا و تمسخر دیگران نیز هست و در مقولات مطرح در اخلاق بندگی این ناسازگاری به منزله فریب و استهزای خداوند خواهد بود. مثلاً کسی که طلب آمرزش می‌کند و به زبان، استغفار جاری می‌سازد ولی در عمل به تکرار گناه می‌پردازد همانند کسی شمرده می‌شود که خداوند را مورد تمسخر قرار داده است: «وَالْمَقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۴۳۵) امام علیه السلام کسی را که در حضور او «استغفرالله» می‌گفت مورد سرزنش قرار می‌دهند و می‌گویند استغفار درجه بلند پاکان است. کسی می‌تواند این لفظ را بگوید که علاوه بر پشیمانی قلبی و عزم بر عدم تکرار گناه، در عمل نیز حقوق از دست رفته دیگران را استیفا نموده، واجبات فوت شده‌اش را ادا نماید و گوشتی که از حرام بر بدنش روییده، ذوب کند و رنج طاعت را بر بدن خویش بچشاند. (حکمت / ۴۱۷)

## نتیجه

از منظر نهج‌البلاغه نخستین ویژگی و شرط لازم اخلاقی بودن انسان صداقت است و انسان صادق کسی است که سطوح گوناگون شخصیت یا ساحت‌های وجودی او با همدیگر هماهنگ و سازگار باشد. فقدان سازگاری در ساحت‌های وجود آدمی و به‌ویژه یکی نبودن ابعاد درونی و بیرونی شخصیت او چیزی جز عدم صداقت (ناراستی) و نفاق نیست. بدین‌سان امام علیه السلام در موارد متعددی برای تبیین و توجیه آموزه‌های اخلاقی خویش به اصل سازگاری استناد می‌فرمایند.

در نهج‌البلاغه می‌توان استدلال به اصل سازگاری را در درون هر یک از قلمروهای وجودی و نیز در نسبت میان این قلمروها و قوای متعدد جستجو نمود، زیرا سازگاری در اخلاق علاوه بر صدق منطقی میان شناخت‌ها و باورهای اخلاقی که عدم تناقض میان آنها را ضمانت می‌کند، دیگر قلمروهای وجودی آدمی را نیز شامل می‌شود. بدین‌سان برای سازگاری در اخلاق باید از احساس‌های متناقض، خواسته‌های متعارض، کردارها متخالف و گفتارهای ضد و نقیض پرهیز نمود. انسان به‌عنوان موجودی عقلانی از پذیرفتن تناقض و ناسازگاری در هریک از این ساحت‌ها سر باز می‌زند. در نهج‌البلاغه بعضی از اصول سازگاری در شکل صورت‌بندی کلی آن مورد تصریح قرار گرفته است، اما در برخی موارد با ذکر نمونه به آن اشاره شده و صورت‌بندی کلی آن را باید استنتاج نمود.

در نهج‌البلاغه دو تعبیر جمع و موافقت را می‌توان معادل‌هایی برای اشاره به سازگاری دانست. بدین‌سان عدم امکان جمع و فقدان میان دو امر بیانگر ناسازگاری میان آنها است. شرط وحدت و سلامت نفس انسان آن است که میان قوای ادراکی، احساسی، ارادی و نیز کردار و گفتار او سازگاری و توافق باشد.

در نهج‌البلاغه برای سازگاری در درون هریک از قلمروهای وجودی انسان و نیز سازگاری هریک با دیگری از راه‌کارهایی مانند تقویت، تضعیف، ایجاد و حذف استفاده می‌شود. مثلاً باید احساس‌های ناسازگار با شناخت یا اراده را تضعیف و یا حذف نمود و یا به تقویت کردار متناسب با باورها و اهداف پرداخت و یا از بیان گفتارهایی که با باورها و خواسته‌ها ناسازگار است خودداری نمود. بدین‌سان توجه به اصول سازگاری در نهج‌البلاغه علاوه بر کارایی در موضوعات نظری مانند صدق، استدلال و توجیه، در مسائل عملی مانند تربیت نیز کارآمدی دارد و نقش بی‌بدیلی ایفاء می‌کند، زیرا بدون به‌کارگیری این اصول نمی‌توان به تغییراتی که در تربیت انسان مورد نیاز است، اقدام نمود. تفکیک میان ساحت‌های شناخت و باور، عاطفه و احساس، خواست و اراده و نیز کردار و گفتار می‌تواند راه را برای تشخیص بیماری‌ها و عدم تعادل‌ها و درمان آنها هموار سازد.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، ۱۳۷۰، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
۴. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، ۱۳۶۲، شرح نهج البلاغه، بی جا، دفتر نشر الکتاب.
۵. اسلامی، سید حسن، ۱۳۸۶، قاعده زرین در حدیث و اخلاق، فصلنامه علوم حدیث، پاییز و زمستان ش ۴۵ و ۴۶، ۳۳ - ۵، قم.
۶. تسلی و کولخ، الیزابت و بریگیت، ۱۳۹۰، من و دنیای احساساتم، ترجمه ملیحه شکوهی، مقدمه مصطفی ملکیان، تهران، آسمان خیال.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹، ق، وسائل الشیعه، ۲۹ ج، قم، موسسه آل البیت.
۸. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ۱۴۱۲، ق، ارشاد القلوب، بی جا، شریف رضی.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲، ق، المفردات فی غریب القرآن، بیروت - دمشق، دار العلم - دار الشامیه.
۱۰. زمانی و تقیان ورزنده، مهدی و رضا، ۱۳۹۴، «عینیت گزاره های اخلاقی از دیدگاه اعتبار گرایی جان راولز و توصیه گرایی هیر»، مجله حکمت و فلسفه، پاییز ۱۳۹۴، ش ۳ (پیاپی ۴۳)، ص ۱۱۲ - ۹۷، تهران دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۱. زمانی و تقیان ورزنده، مهدی، رضا، ۱۳۹۱، «روش استدلال اخلاقی از دیدگاه هر»، پژوهش های اخلاقی، سال دوم، بهار، پیاپی ۷، ص ۱۹۲ - ۱۸۰، قم، انجمن معارف.
۱۲. زمانی، مهدی و همکاران، ۱۳۹۰، «امکان استدلال اخلاقی در توصیه گرایی هیر»، مجله پژوهشی متافیزیک، بهار و تابستان، ص ۱۸ - ۱، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
۱۳. زمانی، مهدی، ۱۳۹۰، «فلسفه اخلاق»، تهران، دانشگاه پیام نور.
۱۴. سبزواری، ملا هادی، ۱۳۶۹، شرح المنظومه، ۵ ج، تهران، تاب.
۱۵. سراج زاده، حسن، ۱۳۹۶، «گزاره های اخلاقی قرآن و چگونگی نظام مندسازی آن»، پژوهشنامه اخلاقی، ش ۳۵، ص ۶۴ - ۴۵، قم، دانشگاه معارف.

۱۶. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن* قم، جامعه مدرسین.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۱۸. گنسلر، هری. جی.، ۱۳۸۵، *درآمدی جدید به فلسفه اخلاق*، ترجمه حمیده بحرینی، تهران، آسمان خیال.
۱۹. مک ناوتن، دیوید، ۱۳۹۱، *نگاه اخلاقی*، ترجمه دکتر حسن میاننداری، تهران، سمت.
۲۰. هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله، ۱۳۵۸، *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*، تهران، مکتبه الاسلامیه.
۲۱. وارنوک، مری، ۱۳۸۰، *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، ترجمه ابوالقاسم فنائی، قم، بوستان کتاب.
22. Hare, R. M, 1963, *Freedom and Reason*, University of Oxford
23. Kant. Immanuel, 1969, *Foundations of the Metaphysics of Morals*, Translated by L. W. Beck, Edited by R. P. Wolff, First Edition, New York, Macmillan Publication.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی